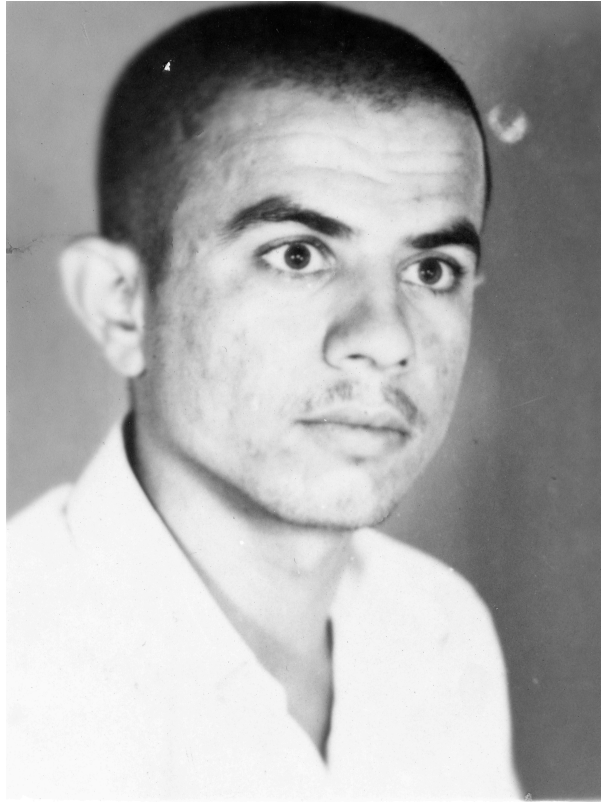


شهید کرامت الله بارانی



سامانه جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر

نگهدار	نام پدر
۱۳۴۸/۰۸/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۳/۱۲/۲۱	تاریخ شهادت
جزیره مجنون	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره راهنمایی	تحصیلات
طلحه	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید کرامت بارانی نیز یکی دیگر از شهدایی است که به خیل عاشورائیان پیوست تا خون خود را اهدای حیات اسلام حسینی نماید. اسلامی دیگر که اگر با خون شهدا آبیاری نمی شد. حتی نامی از آن نیز باقی نمی ماند. آن شهید در تاریخ ۱/۴/۱۳۴۸ در خانواده ای مذهبی پا به جهان هستی گذاشت. پدر او نگهدار بارانی و مادر شهید خاور عباسی نام دارد. پدر و مادری که در تعلیم و تربیت صحیح و اسلامی جهت تمامی فرزندان هرگز مضایقه نمودند. پدر و مادر شهید از راه کشاورزی امرار معاش می نمودند و فرزندان خود را نیز با دست رنج خود بزرگ نمودند. شهید بارانی در تاریخ ۱/۴/۱۳۴۸ هنگام اذان صبح متولد گردید تا بشارت آفتاب بر همگان به ارمغان آورد. پس از آن که به سن ۶ سالگی رسید وارد دبستان گردید و پس از پایان دوره دبستان وارد مدرسه راهنمایی گردید. علیرغم صغر سن تنها در حالیکه ۱۴ سال داشت در حوزه هجرت فاریاب ثبت نام نمود و راهی دیار جبهه گردید و درس را تا تمام گذاشت. شاگردی که تنها سال دوم راهنمایی بود و قد کوتاه او نیز اضافه بر سن کمی که او گردیده بود. در هنگام اعزام به جبهه با ممانعت بعضی از اهالی محل روبرو گردید چرا که سنی نداشت و بسیار جوان بود. اما هرگز به خود اجازه نداد که تسلیم ممانعت ها گردد. او گرچه تنها ۱۴ بهار از زندگی اش گذشته بود اما دارای بلوغ عقلی و فکری فراوانی بود. سر انجام نیز به جبهه اعزام گردید و پس از خلق رشادت های فراوان در تاریخ ۲۱/۱۲/۶۳ در جزیره مجنون به شهادت رسید. آن شهید طی ۳ مرحله به جبهه اعزام گردید و جمعا ۹ ماه از عمر کوتاه خود را در جبهه جنگ سپری کرد. در یکی عملیات ها نیز به شدت مجروح می گردد و پس از مراجعت به منزل و مداوای لازم مجدداً به جبهه اعزام می شود. شهید بارانی در عملیات بدر شرکت می نماید و پس از تلاش گسترده در این عملیات به درجه رفیع شهادت نائل می گردد.

صفات اخلاقی شهید :

شهید بارانی، باران رحمتی بود که خانواده و بستگان را در طول دوران حیات خود سیراب کرد. چرا که به بستگان و هم نوعان خود به حق احسان می نمود و همیشه نیازمندان را مورد تفقد و عنایت خود قرار می داد. او می گفت: «تا پرچم نهضت را به دست صاحب اصلی آقا امام زمان (عج) ندهیم روی از مجاهدت بر نخواهیم داشت.» او دشواری ها و ابتلائات را دیده بود و شاید جوهره او نیز از همین سخن های مشکل گرفته بود. شهید بارانی جنگ را مظهر بروز عرصه کمال می دانست و کمال را نیز در ایمان به خدا و اعتقاد راسخ به ولایت سرمد مدرسه نیز رفقاییش را برای حضور در جبهه ترغیب می نمود و می گفت: «امروز اسلام نیازمند خون ماست گرچه در واقع این مائیم که نیازمند به اسلام هستیم.» شهید بارانی اراده ای شکست ناپذیر داشت. همیشه بشارت یک واقعه در چشمان او موج می زد صبر خود را با انجام کارهای بزرگ می آموزد. در جبهه نیز مبادرت به اموری می کرد که سایر رزمندگان از عهده آن بر نمی آمدند. به نماز علاقه زیادی داشت بطوریکه که یک روز صبح وقتی نمازش قضا می شود با حالتی متأثر و غمگین به مدرسه می رود و برای قضای نماز از خداوند طلب مغفرت می کند. آن گاه به مدرسه می رود. در کشاورزی نیز همیشه همدوش پدر بود. اوقات فراغت خود را نیز با ورزش پر می کرد. بیشتر به فوتبال علاقه مند بود اما آن قدر استطاعت مالی نداشت که حتی توپی بخرد. او در زمین خاکی با سایر دوستانش با توپ پلاستیکی بازی می کرد. فردی پر جنب و جوش بود. علاقه وافری به سپاه و بسیج داشت و همیشه رهنمودهای امام راحل را سر لوحه کار خود قرار می داد و جز این نیست که فرزند مکتب امام حسین (ع) راه و رسمی چنین انتخاب نمایند.

وصیت نامه

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون

گمان مکنید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه آنها زنده اند و در پیش پروردگارشان روزی می طلبند.

اینجانب سرباز کوچک امام و رهبر کبیر انقلاب اسلامی به شما برادرانم وصیت می کنم که اگر من شهید شدم در راه خدا جان داده ام و من خوشحالم که توانسته ام در راه خدا گام بردارم و اسلام را پیروی کنم واقعاً نتوانسته ام خدمتی به جامعه اسلامی کنم. پدر و مادر عزیز اصلاً ناراحت نباشید که من شهید شده ام و خدا را شکر کنید که توانسته ام در راه خدا فرزندان را بدهید و هرگز پول از دولت نگیرید که فرزندان شهید شده است.

پدر و مادر عزیز تا شمع نگشته خاموش هرگز نکنم شما فراموش

وصیتی به مردم مبارز طلحه

مردم طلحه ناراحت مباشید که از دوست فرزندان شما از میان شما رفته است بلکه باید خوشحال باشید و هرگز برای من لباس سیاه نپوشید من از مردم طلحه شرمنده هستم. من و برادرانم در جبهه با کافران بعثی در نبرد هستم با این مزدوران می جنگم برادران که امام زمان را دیده اند برای ما تعریف می کنند که چه نور درخشانی است.

بارانی سرباز کوچک امام

مصاحبه

پای صحبت مادر شهید:

سلام و درود بر مادران شهیدان اسلام که قامتشان در راه اعتلای آرمان های اسلام خمیده گشت تا در روز قیامت قامتشان سرفراز باشد. صلوات و سلام خدا بر آنان که شاهد اشک هایی بوده اند که در رثای فرزند شهیدان بر گونه هایشان غلطیده است. مادر شهید سلام بر تو باد. «پسرم را برای اعتلای اسلام به خدا تقدیم کردم و هیچ آمالی جز سر بلندی اسلام عزیز ندارم. ما درس ایثار و فداکاری را از زینب (س) آموختیم و زینب (س) نیز ایثار را از مادرش حضرت زهرا (س) به ارث برده بود. از خداوند می خواهم نزد حضرت زهراء (س) شرمنده نباشم. پسرم هم در مکتب امام و مریدش امام خمینی (ره) پرورش یافته بود. گرچه حضور توفیق آن را نداشت که در محضر امامش زانوی تلمذ بر خاک بساید اما از طریق رادیو همیشه ایام کلام امام را حل را به جان و دل می خرید گوش می داد. او به همه روحانیون علاقه داشت و قداست این لباس مقدس را درک می نمود. او شهادت را عزت ابدی می دانست و کرامت انسان را در رسیدن به این مقام رفیع شهید بارانی با خانواده معظم شهدا ارتباطی تنگاتنگ داشت و همیشه ایام خانواده شهدا سرکشی می کرد با پدران شهید مأنوس بود و می گفت اگر ما لایق شهادت شدیم بدانید که لیاقت شما را نیز داشته ایم. مرد خدا بود و برای خدا قیام نمود. هدف از نهضت خود را نیز اعتلای اسلام و دفاع از آرمان ها و ارزش های اسلامی می دانست.»

خاطرات

خاطره ای از زبان مادر شهید:

«روزی که پسر من می خواست به جبهه برود صحنه ای مرا متحیر کرد. قبل از آن که بخواهد خداحافظی نماید. یکی از مرغ ها از قفس می پرد و به سمت شهید می آید و با بال های خود مانع خروج او از درب حیات می شد. تا درب حیات به دنبال شهید می رفت و نمی گذاشت که از درب بیرون رود. با خود گفتم در این حرکت که از زبان حیوانی بی زبان سر می زند چه رازی نهفته است؟ اکنون می دانم که چرا رازهای سر به مهری در این حرکت آن پرنده بی زبان نهفته بوده است.»

«روزی دیگر نیز دایه شهید تصمیم گرفت که با دوستان خود به اردو برود و در کوهستان های اطراف به گشت و گذار برود. علی رغم صغر سن شهید به شدت به دامن دایه خود متوسل شده و او را از رفتن منع می نماید دایه شهید نیز می گوید شاید حکمتی در کار باشد که در این پسر چنین می کند. دوستان دایه شهید به کوهستان می رود و بنا به اصرار شهید، دایه او پیش او می ماند. غروب بود که خبر آوردند جمعی که به کوه رفته اند متأسفانه حادثه دل خراشی باعث گردیده است که یکی از آن ها از کوه پرت گردد و در دم جان دهد. فهمیدیم که ممانعت آن شهید ریشه در مسائلی داشت که ما از آن بی خبر بودیم. این در حالی بود که برای کلیه دوستان شرکت در اردو مشکلاتی فراهم شد.»

شعری از منوچهر پروینی:

در تشییع لاله ؛

مقدمت را بهار گل می ریخت

باغ چشم در انتظار گل می ریخت

باد گیسوی نسترن ها را

شانه می زد، هزار گل می ریخت

چشمه از شادی تو می جوشید

شاخه بی گذار گل می ریخت

روی لب های مهربانیت

خنده ای بی اختیار گل می ریخت

صبح روز شهادتت خورشید

بر تنت بی شمار گل می ریخت

باد زلف چمن پریشان می کرد

لاله داغدار گل ها می ریخت

بر حرارت دو دست کوچک آن

نازنین یادگار گل می ریخت

هق هق گریه هایش غمگین بود

نرگشش بر فراز گل می ریخت

شبنم از چشم باغ جاری بود

باد در لاله زار گل می ریخت

باد چشمان عاطفت خیزت

بر دل پر شراره گل می ریخت

ابر چشمم سرشک می بارید

طبع من سوگوار گل می ریخت

تقدیم به شهید کرامت بارانی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر